

## Assessing the Capacity of the Principles of Jurisprudential Methodology (*Uṣūl al-Fiqh*) in Theological and Philosophical Inferences from Qur’anic Verses and Hadiths

Mohammad Taghi Yousefi<sup>1</sup>, Amir Hossein Rezaee<sup>2</sup> 

1. Associate Professor, Department of Philosophy and Theology, Baqir al-Olum University, Qom, Iran.  
yosofi@bou.ac.ir

2. PhD Candidate in Islamic Philosophy, Baqir al-Olum University, Qom, Iran (Corresponding Author).  
amirhosseinrezaee4444@gmail.com

### Abstract

The present article, entitled “Assessing the Capacity of the Principles of Jurisprudence (*Uṣūl al-Fiqh*) in Theological and Philosophical Inferences from the Qur’an and Hadith,” constitutes an endeavor to address the question of whether the principles of *uṣūl al-fiqh* can be employed in interrogating the Scripture and Tradition (*Kitāb* and *Sunnah*) within the domain of philosophical and doctrinal knowledge, and if so, to what extent such capacity exists. This study, conducted through an analytical-descriptive method, first presents the conceivable viewpoints on this question in both general and particular terms, and subsequently assesses the content of *uṣūl al-fiqh* in terms of its capacity. In the general approach, through a comparison between *uṣūl al-fiqh* and the two disciplines of theology (*kalām*) and philosophy—in terms of subject matter, types of propositions, inferential methodology, and epistemological dimensions—the points of convergence and divergence are elucidated. In the particular approach, the capacity of specific rules operative in this

---

**Cite this article:** Yousefi, Mohammad Taghi, Rezaee, Amir Hossein, V. (2025). Assessing the Capacity of the Principles of Jurisprudential Methodology (*Uṣūl al-Fiqh*) in Theological and Philosophical Inferences from Qur’anic Verses and Hadiths. *Theosophia Practica*, 18(5), p. 9-34.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2025.70442.1206>

**Received:** 2025/12/04

**Revised:** 2026/01/30

**Accepted:** 2026/02/09

**Available online:** 2026/04/09

**Type of article:** Research Article

**Publisher:** Baqir al-Olum University

<https://pwq.bou.ac.ir/>

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights



discipline is evaluated, and in a subsequent stage, the potential of these rules for inference from the Qur'an and Sunnah is critically gauged. The conclusion reached is that, in the author's view, a wholesale negation of the applicability of these rules to infer from the revealed text (*alfāz al-wahy*) is unjustified; rather, through the refinement of these rules alongside alternative hermeneutical strategies, it is possible to attain philosophical-theological insights from the Scripture and Tradition.

**Keywords:** Principles of Jurisprudential Methodology (*Uṣūl al-Fiqh*), Rational Conduct of the Wise (*Sīrat al-'Uqalā*), Demonstration (*Burhān*), *Taqlīdī* Certainty, Revealed Text (*Alfāz al-Wahy*)



## تقييم قابلية قواعد علم الأصول في الاستنباطات الكلامية والفلسفية من الآيات والروايات

محمدتقي يوسفى<sup>١</sup>، اميرحسين رضايى<sup>٢</sup> 

١. أستاذ مشارك، قسم الفلسفة والكلام، جامعة باقر العلوم، قم، إيران yosofi@bou.as.ir

٢. طالب الدكتوراه في الفلسفة الإسلامية، جامعة باقر العلوم، قم، إيران (الكاتب المسؤول)

amirhosseinrezaee4444@gmail.com

### الملخص

تسعى هذه الدراسة الموسومة بتقييم قابلية قواعد علم الأصول في الاستنباطات الكلامية والفلسفية من الآيات والروايات، إلى الإجابة عن سؤال محوري، هو: هل يمكن الاستفادة من قابلية قواعد علم الأصول في استنطاق الكتاب والسنة في مجال المعارف الحكمية والعقدية؟ وإذا كانت الإجابة بالإيجاب، فما حدود هذه القابلية؟ تحاول الدراسة الراهنة، من خلال المنهج الوصفي التحليلي، أن تستعرض الآراء الممكنة في الإجابة عن هذا السؤال، على المستويين الكلي والجزئي، وأن تقيم مدى قابلية محتوى علم أصول الفقه، لتحقيق هذا الغرض. فعلى المستوى الكلي، قد جرت المقارنة بين علم الأصول وعلمي الكلام والفلسفة في الغاية، وطبيعة القضايا، والمنهج الاستنباطي، وأبعاد علم المعرفة، مع استجلاء أوجه الاتفاق والافتراق بينها؛ وأما على المستوى الجزئي، فقد جرى تقييم قدرة القواعد الجارية في هذا العلم، ثم تمّ تقييم مدى فاعليتها في الاستنباط من الكتاب والسنة. تظهر النتائج أنّ النفي المطلق لفاعلية قواعد هذا العلم في ساحة الاستنباط من ألفاظ الوحي ليس بصواب، وأنّ تطوير هذه القواعد والاستفادة من الآليات البديلة يمكنان من توظيف الكتاب والسنة توظيفاً حكماً.

الكلمات المفتاحية: قواعد علم الأصول، سيرة العقلاء، البرهان، اليقين التقليدي، ألفاظ الوحي

## ظرفیت سنجی قواعد علم اصول در استنباط های کلامی و فلسفی از آیات و روایات

محمد تقی یوسفی<sup>۱</sup>، امیر حسین رضایی<sup>۲</sup> 

۱. دانشیار گروه فلسفه و کلام، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران [yosofi@bou.ac.ir](mailto:yosofi@bou.ac.ir)  
 ۲. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران (نویسنده مسئول)  
[amirhosseinrezaee4444@gmail.com](mailto:amirhosseinrezaee4444@gmail.com)

### چکیده

مقاله پیش رو با موضوع «ظرفیت سنجی قواعد علم اصول در استنباط های کلامی و فلسفی از آیات و روایات» تلاشی است با هدف پاسخ به این سوال که آیا می توان از ظرفیت قواعد علم اصول در استنباط کتاب و سنت، در حوزه معارف حکمی و اعتقادی، بهره جست یا خیر؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ، این ظرفیت تا چه اندازه وجود دارد. در این نوشته که به روش تحلیلی - توصیفی تنظیم شده است، پس از ارائه دیدگاه های قابل فرض در پاسخ به این سوال، به دو شکل کلی و موردی، محتوای علم اصول فقه ظرفیت سنجی شده است. در روش کلی، با مقایسه میان علم اصول با دو علم کلام و فلسفه از حیث غرض، سنخ گزاره ها، روش استنباطی و ابعاد معرفت شناختی، وجوه اشتراک و افتراق تبیین شده و در روش موردی، توان قواعد جاری در این علم ارزیابی و سپس توان این قواعد در استنباط از کتاب و سنت عیارسنجی شده است. حاصل آنکه، به نظر نگارنده سلب کلی کارکرد قواعد این علم در استنباط از الفاظ وحی صحیح نیست و با ارتقای این قواعد، در کنار راهکارهای جایگزین، می توان از کتاب و سنت بهره ای حکمی بر.

**کلیدواژگان:** قواعد علم اصول، سیره عقلا، برهان، یقین تقلیدی، الفاظ وحی.

استناد به این مقاله: یوسفی، محمد تقی، رضایی، امیر حسین (۱۴۰۴). ظرفیت سنجی قواعد علم اصول در استنباط های کلامی و فلسفی از آیات و روایات. آیین حکمت، ۱۸ (۵)، ۲۴-۹.

<https://doi.org/10.22081/pwq.2025.70442.1206>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۳؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۱۱/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲۰؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۵/۰۵/۲۰  
 نوع مقاله: پژوهشی  
 ناشر: دانشگاه باقرالعلوم   
 نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند

<https://pwq.bou.ac.ir/>



## مقدمه

وحی، ارزشمندترین راه معرفتی است که بشر در بستر تاریخ به خود دیده است؛ زیرا مجرای بی واسطه معارف گران بها و حقایق والای عالم وجود بر نفوس طاهر کامل ترین انسان ها، یعنی فرستادگان و انبیای الهی، به شمار می رود. معارف، هر چند در مواردی از همان ابتدا مورد تایید عقل قرار می گیرند، اما عمدتاً فراتر از دسترس مستقل عقل انسان یا توان دستیابی مستقل به آن ها را ندارد یا از درک کامل آن ها ناتوان است. از این رو، پیامبران الهی در مسیر هدایت گری و ادای رسالت خویش همواره بر آن بوده اند که این معارف فرابشری را در اختیار انسان ها قرار دهند و برای تحقق این هدف، از عنصر زبان بهره گرفته اند.

در اهمیت زبان همین بس که در وحی نازل شده بر آخرین پیام آور الهی، این معارف متعالی همراه با الفاظ آن بر پیامبر اکرم (ص) نازل گردید و بدون هیچ کاستی در اختیار پیروان آن حضرت قرار گرفت. با توجه به سفارش های فراوانی درباره تفکر و تدبر در قرآن کریم و نیز تأمل در سخنان پیامبر اکرم (ص) و جانشینان بر حق ایشان، فهم الفاظ وحی و کلام امامان (ع) همواره از مهم ترین دغدغه های اندیشمندان بوده است، این دغدغه هر چه از عصر حضور پیامبر اکرم (ص) و مفسران حقیقی کلام وحی فاصله گرفته شده، ابعاد گسترده تر و عمیق تری است.

در گذر زمان و با شکل گیری علوم مختلف در حوزه فهم متون دینی، علم اصول فقه به عنوان مهم ترین دانش روش شناختی در استنباط احکام شرعی، رشد و بالندگی چشم گیری یافته است؛ به گونه ای که براساس قواعد آن می توان به استنطاق متون معتبر دینی پرداخت. با این حال، گسترش مباحث فلسفی و کلامی در میان مسلمانان، از یک سو، و محدودیت های عقل و نیاز آن به هدایت وحی در کشف حقایق هستی و تبیین نظام اعتقادی انسان، از سوی دیگر، این پرسش اساسی - به عنوان سؤال اصلی پژوهش - را پیش روی پژوهشگران قرار می دهد که: آیا می توان از ظرفیت قواعد علم به

اصول در استنباط معارف فلسفی و کلامی، از کتاب و سنت بهره برد یا خیر؟ برای پاسخ به این پرسش، سؤالات فرعی زیر مطرح می‌شود:

۱. با وجود شکل‌گیری دو علم فلسفه و کلام به عنوان دو دانش مستقل، چه شباهت‌ها و تفاوت‌های بنیادینی میان این دو و علم اصول وجود دارد که امکان بهره‌گیری از قواعد اصولی آن را در استنباط معارف آن‌ها فراهم می‌سازد؟
۲. قواعد اصولی استنباط تا چه اندازه در استنباط‌های حکمی و اعتقادی از کتاب و سنت قابل استفاده هستند؟

۳. آیا می‌توان باتوسعه برخی قواعد اصولی و یا ارائه راهکارهای جایگزین، علم اصول را ابزاری کارآمد برای استنباط معارف حکمی و اعتقادی از کتاب و سنت تبدیل کرد؟

## ۱. دیدگاه‌های قابل فرض در مسئله

شکی نیست که آیات قرآن و روایات، افزون بر مباحث فقهی و حل مراودات روزمره و محل ابتلای مسلمانان، معارف شناختی درباره چیستی و حقیقت عالم و نیز آموزه‌های اعتقادی را ارائه می‌دهند. با این حال، این پرسش مطرح است که اگر بخواهیم در مواجهه با الفاظ آیات و روایات، استنباطی متناسب با مباحث اعتقادی و فلسفی داشته باشیم، آیا قواعد علم اصول در این زمینه نیز کارآمد هستند یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا همان ظرفیتی که قواعد علم اصول فقه در استنباط احکام شرعی از آیات و روایات دارند، در استنباط معرف کلامی و فلسفی نیز وجود دارد یا خیر؟ صرف نظر از اختلاف دیدگاه‌های صاحب نظران، که بررسی تفصیلی آن‌ها از هدف این مقاله خارج است، می‌توان سه نگاه کلی را در پاسخ به این مسئله برشمرد:

۱. انکار امکان و ظرفیت استنباط معارف اعتقادی و فلسفی از آیات و روایات با استفاده از ۲ قواعد علم اصول به طور مطلق؛
۲. پذیرش امکان و ظرفیت یادشده به طور مطلق؛

۳. قول به تفصیل میان قواعد و مباحث مختلف علم اصول.

لازم به ذکر است که انکار کارآمدی یا ظرفیت قواعد علم اصول، به طور مطلق یا در بخشی از مباحث آن، به معنای ناکارآمدی این قواعد در همه حوزه‌ها نیست؛ بلکه مقصود، عدم کارایی آن‌ها در استنباط‌های اعتقادی و فلسفی است، هر چند در استنباط‌های فقهی هم چنان کارآمدی خود را حفظ می‌کنند.

برای پاسخ‌گویی به سوال اصلی پژوهش و ارزیابی دیدگاه‌های یادشده، به‌ویژه دیدگاه نخست و سوم، لازم است ابتدا مقایسه‌ای میان علم اصول و دو علم کلام و فلسفه صورت گیرد تا میزان تناسب قواعد علم اصول، که متناسب با اهداف این علم تدوین شده‌اند، با نیازهای استنباطی علوم یادشده روشن شود. سپس، با توجه به نتایج این مقایسه، ظرفیت قواعد علم اصول، با رعایت محدودیت‌های این مقاله، به صورت اجمالی ارزیابی خواهد شد و در پایان، دیدگاه مختار ارائه می‌شود.

## ۲. مقایسه کلی میان علم اصول و دو علم فلسفه و کلام

سه علم اصول، کلام و فلسفه را می‌توان از چهار جهت کلی با یکدیگر مقایسه کرد:

۱. غرض علم؛

۲. سنخ گزاره‌های حاصل از قواعد علم از حیث ارزشی و حقیقی بودن؛

۳. روش استنباط؛

۴. اعتبار معرفت‌شناختی.

### ۱-۲. مقایسه غرض علم اصول با کلام و فلسفه

با توجه به اختلاف نظرهایی که درباره موضوع علم اصول وجود دارد، مقایسه این سه علم را با تکیه بر غرض و فایده آن‌ها، که اختلاف کمتری درباره آن وجود دارد، دنبال می‌کنیم. مرحوم

آخوند خراسانی، در تعریف علم اصول<sup>۱</sup> - با صرف نظر از اشکالاتی که به تعریف ایشان وارد شده است (اصفهانی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۸۰؛ بروجدی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۹۰) - به غرض و فایده این علم اشاره می‌کند. ایشان غرض از علم اصول را استنباط حکم شرعی و تعیین وظیفه عملی مکلف می‌داند. بنابراین، فایده این علم، دستیابی به گزاره‌های ارزشی<sup>۲</sup>، اعتباری و تکلیف‌محور در بستر شریعت اسلامی است.

در مقابل، غرض از علم کلام دستیابی به گزاره‌های تکلیف‌محور نیست؛ بلکه هدف آن، دستیابی به گزاره‌های واقع‌نما درباره دین و حقائق بیان شده در آن، صیانت از آموزه‌های دینی<sup>۳</sup> و پاسخ‌گویی به شبهات است (سبحانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵؛ حسینی میلانی، ۱۳۷۲، ص ۲۰).

علامه طباطبایی نیز ضمن اشاره به برهانی بودن علم فلسفه، غایت و فایده آن را تمییز موجودات حقیقی از غیر حقیقی و شناخت علت‌العلل و مباحث پیرامون آن معرفی می‌کند (طباطبایی، بی‌تا، ص ۷۰۶). بر این اساس، فلسفه نه تنها به گزاره‌های ارزشی و تکلیف‌محور اختصاص ندارد، بلکه به سبب تمرکز بر مباحث وجودشناختی، بر خلاف علم کلام، نظارتی مستقیم بر محتوای دین ندارد و همواره به روش برهانی خود پایبند است؛ البته فیلسوف مسلمان، از آنجا که اصل شریعت و وحی را با برهان پذیرفته است، هرگز در معارف قطعی و یقینی دین تشکیک نمی‌کند و برخلاف آن سخن نمی‌گوید؛ بلکه هرگاه توان استنباط عقلی او با محتوای صریح و قطعی وحی هماهنگ نباشد، در برابر آن تسلیم می‌شود. حاصل آنکه تفاوت غرض و فایده این سه علم، از همان آغاز، به مرزبندی روشنی میان آن‌ها ایجاد می‌کند و میزان انتظاری را که از قواعد هر یک می‌توان داشت، مشخص

۱. «أَنَّ صِنَاعَةَ يَعْرِفُ بِهَا الْقَوَاعِدَ الَّتِي يُمْكِنُ أَنْ تَقَعَ فِي طَرِيقِ اسْتِنْبَاطِ الْأَحْكَامِ، وَأَلَّتِي يَنْتَهِي إِلَيْهَا فِي مَقَامِ الْعَمَلِ» (زارعی سبزواری، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۲۴)

۲. در مطلب بعدی به مناسبت مقصود از اصطلاح «ارزشی» و «واقع‌نما» تبیین خواهد شد.

۳. فقد أسس علم الكلام في القرون الإسلامية الأولى ولم يكن تأسيسه و تدوينه إلا ضرورة دعت إليها حاجة المسلمين إلى صيانة دينهم و عقيدتهم و شريعتهم. (سبحانی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵)

می‌سازد. تمام تلاش در علم اصول، بهره‌گیری از قواعد برای دستیابی به گزاره‌های ارزشی و تکلیف محور است؛ بنابراین، قواعد این علم نیز، متناسب با همین هدف شکل گرفته‌اند. در مقابل، علم کلام و فلسفه در پی کشف واقع و حقیقت‌اند؛ بنابراین، قواعد حاکم بر آن‌ها نیز در همین راستا تنظیم شده و عمدتاً بر پایه عقل و برهان استوارند؛ هر چند کلام، در مقام دفاع از دین، گاه از استدلال‌های جدلی یا اطمینان‌آور نیز بهره می‌گیرد.

## ۲-۲- مقایسه سنخ گزاره‌های حاصل از قواعد علم اصول با گزاره‌های کلام و فلسفه

در اصطلاح، به گزاره‌هایی که از وضعیت واقعی حکایت می‌کنند، «گزاره‌های واقع‌نما» و به گزاره‌هایی که بیان‌گر وضعیت مطلوب هستند، «گزاره‌های ارزشی» گفته می‌شود (مصباح، ۱۴۰۰، ص ۶۰). از گزاره‌های ارزشی به عنوان «گزاره‌های اعتباری» نیز یاد می‌شود. (ر.ک: مصباح، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۱۸۲.۱۷۸). گزاره‌های اعتباری معمولاً در علومى مانند حقوق و اخلاق کاربرد دارند و از همین رو، این دسته از علوم را علوم اعتباری می‌نامند (همان). البته تقابل میان گزاره‌های واقع‌نما و گزاره‌های ارزشی به این معنا نیست که گزاره‌های ارزشی بر هیچ واقعیتی استوار نباشند؛ بلکه می‌توان نوعی ارتباط میان آن‌ها و واقعیت‌های خارجی تصویر کرد (همان، ص ۱۸۲.۱۸۳).

با توجه به این مقدمه و مطالب پیش‌گفته، تفاوت سنخی میان گزاره‌های حاصل از قواعد علم اصول و گزاره‌های مورد استفاده در دو علم کلام و فلسفه را روشن می‌شود. خروجی قواعد علم اصول، عمدتاً گزاره‌های اعتباری و ارزشی است؛ در حالی که گزاره‌های دو علم کلام و فلسفه، گزاره‌های واقع‌نما و غالباً حقیقی هستند.

## ۳-۲. مقایسه روش استنباط در قواعد علم اصول و روش علم کلام و فلسفه

جدای از مباحث مستقلات عقلی علم اصول، مانند حسن عدالت و قبح ظلم، و

برخی از مباحث دیگر، مانند وجوب عقلی مقدمه واجب مسئله ضد، که روش عقلی<sup>۱</sup> بر مسائل این بخش از علم و قواعد حاصل از آن‌ها حاکم است، به نظر می‌رسد روش عمده<sup>۲</sup> استنباط، در علم اصول و قواعد آن، روش‌های عقلایی در حوزه اعتبارات عملی در مواجهه با کلام شارع مقدس باشد؛ روش‌هایی که در بیشتر موارد به تایید شارع مقدس رسیده‌اند (ر.ک: نائینی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۹۱-۹۳) و تنها در مواردی، مانند عمل به قیاس، از آن‌ها رد شده است (همان). این نکته تا آنجا اهمیت دارد که علامه طباطبایی در حاشیه خود بر کفایه، علم اصول را به «علم به قواعد جاری میان عقلا» تفسیر می‌کند<sup>۳</sup>. شاهد دیگر، تعبیر «رئیس العقلا» برای شارع مقدس در کلام برخی از اصولیان، در تایید برخی قواعد و مباحث اساسی علم اصول است (خوئی، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۱۸۷-۱۸۸). در کلام برخی از بزرگان، در علوم اعتباری مانند اصول فقه، به صراحت از تفکیک میان عقل نظری - که در حوزه گزاره‌های واقع‌نما مطرح می‌شود - و عقل عملی - که در حیطه اعتبارات عملی نمود دارد - سخن به میان آمده است (جوادی آملی، بی‌تا، ص ۱۴-۱۵). بر این اساس، مباحث مرتبط با علم فقه و قواعد تحصیل گزاره‌های آن، یعنی علم اصول، در چارچوب عقل عملی قرار می‌گیرند و روش استنباطی آن‌ها با روش استنباط در عقل نظری تفاوت بنیادین دارد. برای مثال، شاید بتوان گفت که با این نگاه،<sup>۴</sup> گزاره‌های مادر و بدیهی در عقل عملی، حسن عدالت، قبح ظلم (ر.ک: سبحانی تبریزی، ۱۳۸۲، ص ۴۹-۵۸) و محذور نقض غرض است؛ در حالی که قضیه مادر در عقل نظری، امتناع

۱. در اینکه مقصود از این عقل در مستقلات عقلی، عقل نظری است یا عقل عملی، امکان بحث تفصیلی وجود دارد که مجال آن در این مقاله موجود نیست.

۲. بله، منکر نیستیم که حاکم در برخی از مباحث علم اصول، با اختلاف مبانی در مسائل مختلف، ممکن است عقل باشد.

۳. العلم بالباحث عن القواعد المقررة عند العقلاء لاستنباط الأحكام». (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴)

۴. لازم به ذکر است که در این زمینه اختلاف نظرهای فراوانی وجود دارد و مباحث مربوط به آن همچنان در مراحل آغازین خود قرار دارند. از آنجا که در این نوشتار، هدف صرفاً ارائه دورنمایی از علم اصول است، تنها به مهم‌ترین بزرگه‌ها و محورهای اصلی بحث اشاره شده است.

اجتماع نقیضین و محذور تناقض است (طباطبایی، ۱۳۸۶، ج ۴، ص ۹۸۷). شاید توجه به همین نکته سبب شده است که برخی، جاری شدن احکام عقل و محذورات عقل نظری، مانند اصل تناقض، را در علوم اعتباری<sup>۱</sup> جایز ندانند (مطهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۴۰۲، ۴۰۰). به هر حال، در مقام جمع‌بندی، به نظر می‌رسد پذیرش کارکرد عقل نظری برای قواعد علم اصول، به‌ویژه در ناحیه محصول این قواعد، دشوار باشد و پذیرش کارکرد عملی با واقعیت موجود سازگارتر است. این در حالی است که روش استنباط در فلسفه، کاملاً عقلی - به معنای عقل نظری - و برهانی است (عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۱) و در علم کلام نیز عمدتاً عقلی، برهانی و گاه جدلی است. روشن است که روش استنباط با منبع معرفتی<sup>۲</sup> تفاوت دارد؛ منبع معرفتی در علم کلام، عقل و نقل<sup>۳</sup> در فلسفه عقل نظری و بدیهیات، و در اصول، عمدتاً<sup>۴</sup> سیره عقلا و به تعبیری عقل عملی است.

## ۲-۴. مقایسه ابعاد معرفت‌شناختی علم اصول با دو علم کلام و فلسفه

در رابطه با ارزش و اعتبار معرفتی در علم اصول، در مقایسه با دو علم دیگر، جنبه‌های مختلفی برای بررسی وجود دارد. در این مرحله، با رعایت محدودیت‌های مقاله و متناسب با هدف پژوهش، مقایسه معرفتی تنها در سه محور دنبال می‌شود:

۱. معنای ارزش و حجیت؛

۲. دخالت یا عدم دخالت احوال مستنبط در ارزش معرفتی؛

۳. ارزش معرفت‌شناختی روش.

۱. با توجه به خود ماهیت آن‌ها نه در مقایسه با واقعیات‌هایی که با آن‌ها در ارتباط‌اند.

۲. روشن است که منبع معرفت نیز با راه تحصیل معرفت، از نظر معرفت‌شناختی تفاوت‌های ظریفی دارد که پرداخت به آن را در این مقاله، لازم نمی‌بینیم.

۳. و در مواردی حس است.

۴. برخی از مباحث و قواعد این علم ریشه‌ای عقلی دارند که در مباحث بعد به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

## ۲-۴-۱. معنای ارزش و حجیت

از آنجا که علم اصول متکفل تبیین روش استنباط احکام فقهی و حقوقی است، ارزش و اعتبار معرفت شناختی، یا به اصطلاح علم اصول «حجیت»، معنای خاصی پیدا می‌کند. در این علم، حجیت به عمل مکلف گره خورده و جنبه نظری و مطابقت با واقع و نفس الامر، مقصود نخست آن نیست. از این رو، حتی درباره حجیت قطع نیز، از حجت به «آنچه مولا بدان بر عبدش احتجاج می‌کند» (خوئی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۱۳) یا «آنچه لزوم متابعت دارد و در مقام عمل، معذور و منجز است» تعبیر می‌شود (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۳۳).

بنابراین، آنچه در علم اصول ارزشمند است، دستیابی به حجت در فقه، به معنای معذور و منجز بودن و قابلیت احتجاج است و اصولی پس از دستیابی به حجتی، استدلال را پایان یافته تلقی می‌کند. بنابراین، قواعد این علم ارتباط مستقیمی با تکوین ندارند و تنها در نظام اعتباری، در پی تحصیل آن چیزی هستند که در صورت کشف خلاف، مکلف را معذور بدارد و در مقام عمل او را ملزم سازد. البته این مطلب به معنای نفی واقع‌گرایی در حوزه احکام فقهی نیست؛ زیرا شارع از جعل احکام، اهداف واقعی را دنبال می‌کند و غرض علم اصول، تبیین قواعدی است که در پرتو آن‌ها بتوان احکام مورد نظر شارع را استنباط کرد؛ هر چند ممکن است نتیجه، همواره منطبق با حکم واقعی نباشد، اما در صورت کشف حکم واقعی، آن حکم نسبت به مکلف منجز خواهد بود و در غیر این صورت، معذوریت را در پی خواهد داشت.

در مقابل، ارزش در فلسفه و کلام معنای دیگری دارد؛ زیرا فیلسوف در پی تبیین حقیقت هستی، آن‌گونه که هست می‌باشد و آنچه برای وی ارزشمند است، احراز مطابقت دانسته‌های خود با واقع و نفس الامر است.

هم‌چنین در علم کلام، از آنجا که محتوایی آن با باور انسان گره خورده است، هدف اصلی، واصل‌اولی،<sup>۱</sup> دستیابی به حقیقت معارف دینی و دفاع از آن‌هاست؛ هر چند بتوان برای باور و تعمیق آن، آثار و کارکردهای عملی نیز در نظر گرفت..

## ۲-۴-۲- دخالت یا عدم دخالت احوال مستنبط در ارزش معرفتی

علم اصول در پی ارائه قواعدی است که وظیفه عملی مکلفان را در فقه اثبات کند؛ به‌گونه‌ای که محصول به دست آمده برای مستنبط یا مقلد مکلف، معذور و منجز و در یک کلام، حجت باشد. از سوی دیگر، تکلیف و معذوریت تنها در جایی معنا دارد که اختیار وجود داشته باشد (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۳۸). هم‌چنین اراده و اختیار، رابطه مستقیمی با خودآگاهی، و امیال و احوال درونی فاعل مختار دارد (عراقی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۷۵.۷۱). بنابراین، در قواعد علم اصول و ارزش معرفتی خروجی آن‌ها، احوال مستنبط یا مقلد لحاظ می‌شود.

در این میان، وهم از احوال نفسانی فاقد ارزش است؛ هم‌چنان که شک نیز ارزش معرفتی ندارد. هر چند موضوع برخی احکام قرار گیرد. از همین رو، در علم اصول، برای شک مکلف، با انحای مختلف متعلق آن، قواعدی وضع شده<sup>۲</sup> که از آن‌ها به اصول عملیه تعبیر می‌شود. برخی از اندیشمندان معتقدند این اصول عملیه نیز برخاسته از سیره عقلایی انسان در مقام عمل در مواجهه با این حالت نفسانی‌اند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۳).

<sup>۱</sup> بله، در جایی که قطع یا اطمینان از صدور کلامی از پیامبر اسلام وائمه علیهم السلام حاصل شد به طوری که محتوای آن با عقل قابل دستیابی نباشد، در اینجا متکلم و حتی فیلسوف مسلمان با تعبد عقلانی - تعبد مبتنی بر برهان در پذیرش کلام صادق مصدق - آن محتوا را به عنوان واقع می‌پذیرد. در ادامه به این نکته بیشتر خواهیم پرداخت.  
<sup>۲</sup> به این منظور می‌توان به کتاب فرائد الاصول شیخ انصاری، «المقصد الثالث من مقاصد الکتاب فی الشک» مراجعه کرد.

اصل اولی در ظن، عدم اعتبار و عدم حجیت آن است (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۲۸۷-۲۸۸)؛ یعنی ظن، به خودی خود، معذور و منجز نیست مگر آنکه با دلیل اثبات شود (همان). در این میان، مهم‌ترین دلیل اعتبار برخی ظنون معتبر، مانند ظواهر قرآن، خبر واحد و بلکه مطلق ظواهر، همان سیره عقلا است (همان، ص ۲۹۰) و سایر ادله، غالب‌دیگری که در این زمینه اقامه می‌شوند از اعتبار کافی برخوردار نیستند<sup>۱</sup> (همان، ص ۳۱۵-۳۳۴).

در علم اصول، حالت نفسانی قطع و یقین، دارای حجیت ذاتی دانسته شده است؛ یعنی معذور بودن و منجز بودن از آن انفکاک پذیر نیست و نیاز به جعل جاعلی ندارد (مظفر، ۱۳۸۷، ص ۳۸۰). اما در این میان، از کاشفیت ذاتی و طریقت قطع نسبت به واقع نیز سخن گفته شده است (همان، ص ۳۸۱-۳۸۵). با این حال، چنین می‌نماید که اعتبار قطع در اصول، به جهت مطابقت آن با واقع و نفس الامر خارج از ذهن، و ورای احوال درونی شخص است. این نکته با آنچه از معنای حجیت گفته شد، و همین‌طور لحاظ حالت نفسانی و روانی قطع در این علم و علم فقه (حسین‌زاده، ۱۳۹۴، ص ۲۷۸) سازگار نیست؛ زیرا قطع روان‌شناختی، لزوماً مطابق با واقع نیست و با جهل مرگب سازگاری دارد (حسین‌زاده، ۱۳۸۷، ص ۷۱۷).

هر چند کلمات بزرگان این فن در این مسئله تا اندازه‌ای متفاوت است، اما با دقت در برخی ادیدگاه‌ها، این تنافی قابل رفع است؛ زیرا برخی، ضمن پذیرش کاشفیت، آن را امری اعتباری و عقلانی می‌دانند (طباطبایی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۱-۲۱۲). بر این اساس، عقلا برای حفظ نظام معاش و ارتباط موثر با جهان خارج، با قطع روان‌شناختی خود همانند قطع منطقی و ریاضی رفتار می‌کنند و امور خود را بر آن مبتنی می‌سازند. بلکه حجیت ظواهر، ظنون معتبر و حتی اعتبار اصول عملیه نیز از همین بنای عقلایی ناشی می‌شود (رضایی، ۱۴۰۲، ص ۱۳۸-۱۵۰).

۱. ظاهر امر این است که هر چند تلاش‌های دانشمندان علم اصول بر این بوده است که مباحث علم، با روش عقلی پیش بروند، ولی با رشد و بلوغ روزافزون دانش اصول، بیشتر دلایل ایشان به شیوه‌های عقلانی و سیره عقلا فروکاسته شده است، و شاید این امر به جهت حقیقتی است که دانش‌های اعتباری و عملی از آن برخوردارند که آن‌ها را از دانش‌های نظری و حقیقی تمییز می‌دهد.

بنابراین، در علم اصول حالات نفسانی در ارزش معرفتی نقش دارند و در مرتبه نخست، قطع روان شناختی و سپس ظنون معتبر، دارای اعتبارند. این در حالی است که در فلسفه که با برهان محور آن است، قطع روان شناختی و جهل مرکب جایگاهی ندارد و تنها قطع ریاضی و منطقی معتبر است (ر.ک: حسین زاده، ۱۳۹۰، ص ۱۹). هم چنین در علم کلام نیز، در درجه نخست، یقین منطقی م مطابق با واقع اهمیت دارد (سبحانی، ۱۳۹۵، ص ۱۶-۱۷).

#### ۲-۴-۳. ارزش معرفت شناختی روش علم

با تبیین تفاوت روش های استنباطی در علم اصول، و فلسفه و کلام، می توان درباره ارزش معرفت شناختی روش این علوم نیز داوری کرد. روش حاکم بر قواعد علم اصول، عمدتاً روشی عقلانی و مبتنی بر اعتبارات عملی است که حالات درونی مستنبط در آن نقش مستقیم دارند. این روش و نتایج آن با جهل مرکب سازگارند و لزوماً مطابقت با واقع و نفس الامر در آن موضوعیت ندارد؛ زیرا اصولی، پس از دستیابی به حجت، خود را موظف به ادامه جست وجو برای کشف واقع نمی داند. گویی شارع حکیم نیز بیش از این، از مستنبط و مکلف نخواسته است (حسین زاده، ۱۳۸۷، ص ۷۱۷۰).

بنابراین، می توان گفت پایین ترین مرتبه اعتبار این روش، ظن معتبر، مرتبه میان آن اطمینان و بالاترین مرتبه آن یقین روان شناختی است؛ هر چند قواعد علم اصول غالباً برای دستیابی به ظن و نهایتاً اطمینان به کار گرفته می شوند.

در مقابل، روش فلسفه، کاملاً عقلی و برهانی است؛ روشی که با جهل مرکب سازگار نیست و داعیه دستیابی به یقین منطقی و مطابق با واقع دارد. همین روش، در عمده مباحث کلامی نیز، دست کم در حوزه هایی که توان داوری دارد، پیگیری می شود. در سایر مباحث، به ویژه مباحثی که دلیل و حیانی دارند، اگر عقل به سبب محدودیت های خود توان همراهی نداشته باشد، تکیه بیشتر بر یقین تقلیدی است (ر.ک: همان، ص ۱۸۴).

بدین معنا که هر چند به برهان می دانیم که خداوند کامل مطلق است (نراقی، ۱۳۸۱، ۲۷۱) و کلام او که بر زبان معصومین علیهم السلام جاری شده، صادق و مطابق با واقع است (عبودیت، مصباح، ۱۳۹۹، ص ۲۵۳-۲۵۴)، ولی چون نمی توانیم مطابقت این الفاظ با معانی شان را بر واقع خود احراز کنیم - به ویژه در جایی که الفاظ موجود نص در معنای موضوع له آن ها نباشند و ظاهر باشند -، این یقینی که به اعتبار جایگاه معصومین علیهم السلام و پشتوانه برهان های موجود بر عصمت فرستادگان خدا و صدق خداوند متعال حاصل شده است، یقین - بلکه اطمینانی - تقلیدی است نه یقینی که مطابقت آن با واقعش احراز شده باشد؛ بنابراین این یقین، ریاضی نبوده؛ تقلیدی است و امکان زوال دارد (آشتیانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۷۶؛ ر.ک: حسین زاده، ۱۳۸۷، ص ۱۸۴، ۱۸۵) و در صورت بروز تردید، براهین پیشین، ما را به دفاع از محتوای وحیانی فرامی خوانند. درباره این نکته، در ذیل بحث «معنای خبر واحد» توضیح بیشتری ارائه خواهد شد.

### ۳. واکاوی کارکرد و ظرفیت مباحث علم اصول

تا به اینجا، روند بحث پیرامون قواعد علم اصول با نگاهی بیرونی و تبعی و از طریق مقایسه علم اصول با دو علم فلسفه و کلام دنبال شد. چنان که مشاهده شد، به طور اجمال با توجه به غرض علم اصول، سنخ گزاره ها، روش استنباطی و ارزش معرفت شناختی آن، قواعد حاکم بر این علم، توان تحصیل گزاره های معتبر در دو علم فلسفه و کلام را ندارند. از این پس، با رعایت محدودیت های مقاله علمی و با نگاهی درونی به مباحث این علم، ظرفیت مباحث آن مورد ارزیابی قرار می گیرد.

از آنجا که به دنبال ظرفیت سنجی مباحث علم اصول در استنباط های اعتقادی و فلسفی از آیات و روایات هستیم، طبیعتاً مباحث مقدماتی علم اصول، مانند بحث از موضوع و

تعریف آن، مبحث وضع، صحیح و اعم، از محدوده بحث ما خارج می شوند (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۱۵). هم چنین مباحث مرتبط با اوامر (همان، ص ۱۱۷-۲۷۱) و نواهی (همان، ج ۲، ص ۹۰۳) نیز خارج از محل بحث اند؛ زیرا بر تکلیف و روابط اعتباری میان عبد و مولا پی ریزی شده اند (ر.ک: رضائی، ۱۴۰۲، ص ۱۶۶-۱۷۲) و قواعد آن ها کارایی روشنی برای مباحث تکوینی و کشف حقایق امور ندارند<sup>۱</sup>.

از آنجا که در کتاب های مرجع علم اصول، مانند بیافک، محور بحث مفاهیم (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۹۱-۱۳۵)، به ویژه مفهوم شرط (همان، ص ۹۶-۱۱۸)، بر پایه مباحث علیت و رابطه علی شرط و جزا در قضایای شرطیه طرح ریزی شده است (همان، ص ۹۳، پاورقی ۱؛ ص ۹۴، پاورقی ۴)، می توان از کارایی آن ها، به ویژه مفهوم شرط، در گزاره های حاکی از حقایق نیز استمداد جست؛ زیرا بر اساس دیدگاه آخوند خراسانی، مسئله، مسئله ای عقلی است که با روشی عقلی پیگیری می شود (همان، ص ۹۵، پاورقی ۱)، نه عقلانی<sup>۲</sup>؛ از این رو، بحث از مفهوم، بحث از حجیت عقلانی به معنای معذور و منجّز نیست (همان).

هم چنین روشن است که مباحث مرتبط با اصول عملیه (همان، ج ۳، ص ۲۸۸.۵) و قواعد آن، که در مقام بیان تکلیف مکلف در حال شک کاربرد دارند و صرفاً رافع تحیر هستند، از قلمرو این بحث خارج اند؛ بنابراین، تنها چند بحث باقی مانده را می توان محل نزاع و ارزیابی این نوشتار قرار داد که عبارت اند از:

#### ۱. اصول لفظیه؛

#### ۲. قواعد باب تعادل و ترجیح؛

#### ۳. حجیت خبر واحد.

۱. البته در این ابواب به مناسبت از کبرای اصالت حقیقت (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۲۱) و اصالت ظهور (همان، ج ۱، ص ۱۳۶) کلام به میان آمده است که به کارکرد آن، در بحث بعدی اشاره خواهد شد.  
۲. در مقابل دیدگاه آخوند خراسانی، مخالفینی نظیر محقق نائینی نیز (کاظمی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۷۷) وجود دارند.

## ۳-۱. اصول لفظیه

در ضمن مباحث علم اصول، به طور پراکنده و به‌ویژه در بحث از احکام خاص و عام (همان، ج ۲، ص ۱۹۸، ۱۳۵) و مطلق و مقید (همان، ص ۱۹۹-۲۲۶)، از اصولی سخن به میان می‌آید که در هنگام شک در لفظ و احوال آن مورد استفاده قرار می‌گیرند (مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴، ص ۵۶). این اصول عبارت‌اند از: اصالت عدم وضع، اصالت عدم اشتراك، اصالت عدم نقل، اصالت عدم اضممار، اصالت ظهور، اصالت حقیقت، اصالت عموم، اصالت اطلاق و مانند آن (همان، ص ۵۷).

این اصول، مفید حکم ظاهری (همان، ص ۵۶) در مقابل حکم واقعی هستند و اصولی عقلایی به‌شمار می‌روند که دلیل اعتبار آن‌ها، بنای عملی عقلاست که به تایید شارع مقدس رسیده است (همان). ناگفته پیداست که محصولات این اصول، هر چند نزد عقلا در مقام عمل مورد ترتیب اثر قرار می‌گیرند و معذور و منجز هستند، اما در مقام نظر، مطابقت کلام با واقع و تکوین را اثبات نمی‌کنند؛ بلکه وجه تمسک عقلا به این اصول، به جهت ناتوانی از دسترسی به واقع و حقیقت محکی کلام گوینده است.

با این اوصاف، نمی‌توان از این اصول برای دستیابی به محتوایی فلسفی و اعتقادی، که در پی کشف حقیقت عالم و چیستی تکوین و احوال آن هستند، بهره گرفت؛<sup>۱</sup> زیرا توان این اصول، حتی امکان دستیابی به یقین تقلیدی را نیز فراهم نمی‌کند؛ چرا که - به فرض چشم‌پوشی از فایده عملی این اصول و کارکرد نداشتن آن‌ها در مباحث نظری - زمانی نوبت به استفاده از آن‌ها می‌رسد که الفاظ متن، نص در معنای مراد نباشند و احتمال خلاف در آن‌ها وجود داشته باشد و حالت شک پدید آید؛ حال آنکه یقین تقلیدی از نص یا آنچه در حکم نص باشد<sup>۲</sup> حاصل می‌شود.

۱. مگر اینکه قرینه‌ای که مورد تایید عقل است، مضمون آنچه اصل به آن اشاره دارد را تایید کند.

۲. یعنی عبارات ظاهری که محفوف به قرائن یقینی یا اطمینان آور، یا حداقل واضح و روشن باشند که ظهور را به درجه نص برسانند و احتمال خلاف را منتفی کنند.

ناگفته نماند که در خلال مباحث خاص و عام، و مطلق و مقید، مباحثی نیز مطرح می شوند که بیشتر جنبه معرفی الفاظ عام، ادوات عموم، کیفیت وضع آن ها و تبیین مفاهیمی مانند کلیت، جزئیت، اطلاق و تقیید دارند (ر.ک: خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۳۵. ۱۹۸ و ص ۱۹۹. ۲۲۶). فهم اجمالی مفردات کلام متوقف بر این مباحث است. از آنجا که این مباحث بیشتر از احکام زبان و مفاهیم به شمار می روند و قاعده اصولی به محسوب نمی شوند، بنابراین، در فهم هر متنی، اعم از فقهی، تفسیری، فلسفی، کلامی و غیر آن، قابل استفاده اند. در پایان این بخش، تنها قواعدی باقی می ماند که در پی رابطه مطلق و مقید و نیز رابطه خاص و عام مطرح می شوند؛ مانند تخصیص، تقیید و نظایر آن ها که در بخش بعدی مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

### ۳-۲. قواعد باب جمع میان ادله، تعادل و تراجم

ظاهر امر آن است که در علم اصول، قواعدی مثل تخصیص، تقیید، تقدیم اظهر بر ظاهر، حکومت، ورود و نظایر آن ها،<sup>۱</sup> همگی بر اساس برخوردی عرفی و عقلانی با عبارات به ظاهر متنافی، در حوزه بیان تکالیف معرفی می شوند؛ به گونه ای که عرف، یکی را قرینه تصرف در دیگری به شمار می آورد (ر.ک: خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۲۹۴ و ۲۹۸).

هدف نهایی از این فرایندها در علم اصول، تحصیل حجت عملی، به معنای معذور و منجز، و تعیین تکلیف مخاطب است؛ به گونه ای که اگر مکلف با آنچه واقعاً از عبارات اراده شده، مخالفت داشته باشند، بتواند بر معذور بودن خود در فهم و عمل احتجاج کند (ر.ک: همان، ص ۲۹۷).

بخش عمده مباحثی که به عنوان فروع این فرایندها مطرح می شوند، مانند بحث از شبهات مفهومی (همان، ج ۲، ص ۱۵۲. ۱۵۳) و شبهات مصداقیه و فروع آن (همان،

۱. مثل نظارت عناوین ثانوی، همچون لاجرح ولا ضرر بر عناوین اولی.

ص ۱۵۳-۱۵۷)، نیز با محوریت حجیت و ظهور دنبال می‌شوند. بررسی تفصیلی این مباحث، با وجود اختلاف نظرهای فراوان، از هدف این نوشتار خارج است. با این حال، به نظر می‌رسد که به کارگیری این فرایندها در ادله و خطابات تکلیفی، به منظور کشف ظاهری از مراد متکلم، دلیل بر انحصار آن‌ها در علوم اعتباری نیست؛ زیرا، همان‌گونه که گذشت، بازگشت همه این فرایندها در توجه به قرائنی است که یا از ابهام کلام می‌کاهند و بر وضوح آن می‌افزایند، یا محدودیت‌های زبان را در نشان دادن معنا و واقع امر تا حدودی جبران می‌کنند.

بنابراین، اگر با این نگاه به این فرایندها نگریسته شود، بعید نیست که بتوان از آن‌ها - تا آنجا که معروض احکام عرفی و عقلانی واقع نمی‌شوند - برای فهم دقیق‌تر عباراتی که در مقام بیان حقایق اند نیز بهره برد؛ همان‌گونه که در فهم آثار یک فیلسوف یا اندیشمند نیز از همین قواعد استفاده می‌کنیم،<sup>۱</sup> اما هرگز او را به احکام عملی و عقلانی، مانند «تاخیر بیان از وقت حاجت»، که مربوط به خطابات تکلیفی است، محکوم نمی‌کنم بلکه تفاوت دیدگاه‌های وی در آثار مختلف را قرینه‌ای بر تغییر، تکامل یا افزایش دقت اندیشه او می‌دانیم.

بنابراین، کارکرد توجه به قرائن را می‌توان کارکردی پذیرفتنی در فهم بهتر عبارات بیان‌کننده حقائق دانست که اختصاصی به علم اصول ندارد؛ از این رو، هر فرایندی که در علم اصول معرفی شده و چنین کارکردی داشته باشد، می‌تواند در فهم متون حاکی از حقایق نیز مورد استفاده قرار گیرد؛ البته با رویکرد دستیابی به واقع، نه صرفاً دستیابی به معذور و منجز.

البته در اینجا یک تفاوت اساسی وجود دارد و آن اینکه هدف مستنبط در علوم اعتباری، دستیابی به مراد متکلم، هر چند به صورت ظاهری و قابل احتجاج، است؛ اما فیلسوف یا متکلم، در استفاده از این فرایندها، به فهم مراد متکلم بسنده نمی‌کند؛ بلکه چون در پی کشف واقع و حقیقت است، صدق کلام گوینده را نیز با استفاده از براهین عقلی می‌آزماید.

۱. مثلاً اطلاق کلام وی را قرینه‌ای در فهم نظریه او قرار می‌دهیم، یا بیان خاص آن را بر بیان عامش مقدم می‌کنیم

اگر صدق کلام احراز نشود، التزامی به پذیرش آن در تبیین حقایق عالم نخواهد داشت؛ مگر آنکه گوینده، از منبعی فراتر از عقل، یعنی وحی، برخوردار باشد و آن هم در اموری که عقل توان احراز آن‌ها را ندارد.

در این صورت، اگر صدق و عصمت گوینده نیز اثبات شود و کلام او از طریق معتبر کلام به دست ما رسیده باشد، فیلسوف مسلمان یا متکلم، هر چند نتواند واقع را احراز کند و آن معنا را وارد دستگاه فلسفی سازد، از باب یقین تقلیدی آن را می‌پذیرد و تفسیر واقع آن را به اهل آن واگذار می‌کند، یا می‌کوشد نظام فلسفی خود را - پس از بررسی همه قرائن ممکن - به گونه‌ای سامان دهد که با آن معنای به دست آمده در تعارض نباشد.

در اصطلاح، تعارض را به تنافی میان دو یا چند دلیل تعریف کرده‌اند؛ به گونه‌ای که عرف عقلا در جمع میان آن‌ها و عمل به آن‌ها دچار تحیر شود (مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۲). آنچه درباره جمع میان ادله بیان شد، در مقام تعارض ادله و نیز درباره راهکارهای علاج تعرض و مرجحات (خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۳، ص ۳۲۰-۳۴۹) نیز تا حد زیادی صادق است.

بنابراین در فرض استقرار تعارض در عبارات بیان‌کننده حقایق، در صورتی که قرینه‌ای بر تصرف در هیچ‌یک از دو طرف وجود نداشته باشد، می‌توان با معیار قرار دادن دستیابی به واقع مراد گوینده، ابتدا صدور کلام و سپس جهت صدور آن را احراز کرد و پس از آن، با ترجیح هر معرفتی که عقل اعتبار آن را تایید می‌کند - اعم از مرجح داخلی و چه خارجی - ترجیح یکی از دو عبارت متعارض را اثبات نمود و در صورت فقدان مرجح، حقیقت ام را به اهل آن واگذار کرد.<sup>۱</sup>

لازم به ذکر است که فرض تخییر در این موارد منتفی است؛ زیرا در کشف حقایق، بر خلاف مقام امتثال تکالیف، مستنبط مضطر به انتخاب یکی از دو طرف نیست.

۱. چرا که مفروض در این صورت، نبود هیچ مرجحی است از جمله مرجحات عقلی و برهانی.

### ۳-۳. حجیت خبر واحد به طور خاص

در دانش معرفت شناسی، اگر دلالت گزاره‌ای نقلی نص و سندش متواتر باشد، بالاترین ارزش معرفت‌شناختی را دارا بوده و هم از نظر سند و هم از نظر دلالت، یقینی به حساب می‌آید (مصباح، ۱۴۰۰، ص ۱۴۸، ۲۳۴). البته اشاره شد که چنین یقینی، می‌تواند تقلیدی (مصباح، ۱۴۰۰، ص ۱۴۸، ۲۳۴) یا برهانی باشد. اما درباره خبر واحد - که در اصطلاح به خبری گویند که تعداد ناقلان آن به حد تواتر نرسیده باشد (یزدی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۴۰۶) - عمده دلیل بر حجیت آن، سیره عملی عقلاست؛ از این رو، معنای حجیت خبر واحد در علم اصول، معذور و منجز دانستن مفاد آن و لزوم اتباع از آن است. بنابراین، کارکرد خبر واحد با این معنای از حجیت، در امور اعتقادی، فلسفی و برهانی محل تردید است، اگر نگوئیم قابل انکار است؛ مگر اینکه مبنای اعتقادی قرار گیرد که زمینه عملی جوانحی یا جوارحی را در پی داشته باشد. این سیره عملی، هر چند میان اخبار حاکی از احکام و اخبار حاکی از اعتقادات تفصیلی قائل نمی‌شود، ولی ظاهر کلام برخی از بزرگان را می‌توان شاهد بر این مطلب قرار داد که این سیره در مورد اصول اعتقادات،<sup>۱</sup> مورد ردع و تخطئه شارع مقدس قرار گرفته است (ر.ک: خراسانی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۱۳). حتی اگر، به فرض، این ردع را متوجه سیره عقلا ندانیم، با توجه به معنای حجیت خبر واحد، حجت دانستن چنین خبری در حوزه اعتقادات به این معناست که اگر شخصی به مفاد خبر باور پیدا کرد، در مقام عمل بر پایه آن عمل کرد و آن را جزو معتقدات خود دانست، در صورت کشف خلاف حداقل در جانب خداوند معذور است؛<sup>۲</sup> اما این به معنای واقع‌نمایی این خبر واحد از حقایق عالم در مقام نظر نیست.

در رابطه با نحوه فرض حجیت برای خبر واحد و کارکرد آن در اعتقادات، می‌توان سخن را به درازا برد؛ اما پرداختن به آن‌ها و نظریات مطرح شده در این زمینه، با توجه به حجم مقاله، قابل توجیه

۱. البته درباره فروع اعتقادات، مثل اعتقاد به سوال قبر و مانند این امور، می‌توان بحث مستقلی را مطرح کرد که در این مقال نمی‌گنجد.

۲. اگر نگوئیم که به جهت حسن نیت و رجاء ثواب، مستحق ثواب هم هست.

نیست. ولی بنابر شواهدی که سابقاً در این نوشته تذکر داده شد، امکان ضمیمه کردن قرائن مورد تایید عقل به منظور افزایش اعتبار خبر واحد، دور از انتظار نبوده و امکان تحصیل یقین تقلیدی، بلکه یقین ریاضی از آن، در صورت امکان احراز صدق خبر با دلایل یقینی و برهانی - به فرض توان عقل و شأنیت آن - دور از انتظار نیست؛ زیرا در قرآن کریم که به سند متواتر به ما رسیده است - چه رسد به سایر روایات آحاد - ما به الفاظ<sup>۱</sup> وحی دسترسی داریم، نه خود وحی و حقیقت عینی و والای محکی این الفاظ، به سان دسترسی ای که وجود مقدس پیامبر اسلام به حقایق و واقع این الفاظ داشته اند؛ بنابراین، فهم صدق آن ها و احراز واقع آن ها، همان گونه که هست، برای ما ممکن نیست (جوادی آملی، بی تا، ص ۲۲۰). و باید به اهل آن واگذار شود.

#### ۴. دیدگاه مختار

بنابر مقایسه صورت گرفته در این نوشته، از نگاه نگارنده، تمایل به دیدگاه سوم (تفصیل در کارایی قواعد) بیشتر از دیدگاه اول (انکار مطلق کارایی) است؛ یعنی به نظر می رسد که دیدگاه اول و سلب کلی نسبت به قواعد علم اصول صحیح نباشد و توان استفاده از آن ها در استنباط حکمی و اعتقادی از آیات و روایات، با ارتقای قواعد موجود و پیشنهاد برخی قواعد جایگزین، امکان پذیر است؛ این حقیقتی است که پرداختن به آن، مقتضی نگارش مقالات، بلکه پایان نامه های مستقل است.

#### نتیجه گیری

از مباحث ارائه شده در این مقاله، چند نکته و نتیجه قابل دستیابی است:

۱. مقایسه کلی میان دو علم فلسفه و کلام، و علم اصول فقه نشان می دهد که قواعد علم اصول در استنباط های حکمی و اعتقادی از آیات و اخبار، از هم سویی و مناسبت

۱. هر چند قرآن با همین الفاظ بوجود مقدس پیامبر اسلام نازل شده است.

روشی لازم برخوردار نیستند تا بتوان به صورت یکسان در هر دو حوزه مورد استفاده قرار گیرند؛ زیرا غرض از به کارگیری قواعد اصول، تحصیل منبج و معدّر است، ولی کلام و به ویژه فلسفه، به غرض کشف حقایق تکوین شکل گرفته‌اند.

علاوه بر این که محصول قواعد اصولی، عموماً گزاره‌های اعتباری و ارزشی است، در حالی که گزاره‌های قابل استفاده در فلسفه و کلام، گزاره‌های واقع‌نما و حقیقی هستند. عمده روش حاکم بر قواعد علم اصول، ضوابط و سیره‌های عقلایی است که جنبه عملی داشته، از تسامح برخورداراند و با جهل مرکب قابل جمع‌اند؛ حال آنکه روش حاکم بر کلام و به ویژه فلسفه، روش عقلی است که حکومت بر جنبه‌های نظری داشته و با جهل مرکب سازگاری ندارد. و در نهایت می‌توان گفت در مباحث معرفت‌شناختی، تنها قطع ریاضی است که برای فیلسوف معتبر است، ولی اصولی تنها به دنبال تحصیل حجت است، هر چند که با ظن و گمان برایش حاصل گردد و قواعد وی نیز به همین منظور تنظیم شده‌اند.

۲. به نظر می‌رسد که عمده مباحث علم اصول به جز قواعدی که جنبه فهم لغوی از متن و یا ریشه‌هایی عقلی دارند و یا مستنبط را به جانب قرائن رهنمون می‌سازند، پاسخ‌گوی کارکردی هستند که از آن‌ها در دو علم فلسفه و کلام انتظار می‌رود، در غیر این صورت، قواعد موجود علم اصول، به همین شکل و غایتی که برایشان تعریف شده است، کارکرد مذکور را ندارند.

۳. اگر آن دسته از قواعد علم اصول که به کارکرد آن‌ها اذعان کردیم، در مواجهه با آیات و روایات حامل حقایق عالم، توانستند برای ما یقین به صدور روایت را فراهم کنند و احتمال خلاف از متن را منتفی کنند؛ مفید یقینی تقلیدی خواهند بود. اگر با این وجود بتوان با استفاده از براهین عقلی و قرائن مورد تایید عقل، واقع و محکی الفاظ وحی را نیز فهم و بازشناسی کرد، در این صورت، کتاب و سنت برایمان مفید یقین ریاضی قابل

استفاده در برهان نیز خواهند بود و اگر چنین نشد، فیلسوف مسلمان و متکلم در مقابل آن محتوا سر تعظیم فرود می آورد و فهم و بیان آن را به اهلش واگذار می کند.

۴. از میان سه دیدگاه قابل فرض در مسئله اصلی این مقاله، قول به تفصیل، میان تایید و انکار کارایی قواعد علم اصول نسبت به دو دیدگاه دیگر (انکار مطلق و تایید مطلق) ترجیح دارد. بنابراین، می توان با ارتقای اصول موجود در این علم، در کنار پیشنهاد روش ها و رویکردهای جایگزین، سازوکاری برای استنباط حکمی و اعتقادی از آیات و روایات فراهم آورد.

## کتابنامه

- اصفهانی، محمدحسین (۱۳۷۴). *نهایة الدرایة فی شرح الکفایة*. قم: مطبعة سید الشهداء.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۳۸۳). *مطارح الأنظار*. قم: مجمع الفكر الإسلامی.
- آشتیانی، میرزا حسن (۱۴۰۳ق). *بحر الفوائد*. قم: مکتبة آية الله نجفی.
- بروجردی نجفی، محمد تقی (۱۴۰۵ق). *نهایة الأفكار (تقریرات المحقق العراقي)*. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله (بی تا). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*. بی جا: نشر اسراء.
- حسین زاده، محمد (۱۳۸۷). *معرفت لازم و کافی در دین*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- (۱۳۹۰). *پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- (۱۳۹۴). *معرفت شناسی در قلمرو گزاره های پسین*. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- حسینی میلانی، علی (۱۳۷۲). *الإمامة فی أهم الكتب الكلامية*. قم: الشریف الرضی.
- خراسانی، محمد کاظم (۱۴۰۳ق). *کفایة الأصول (با تعلیقه زارعی سبزواری)*. ۳ جلد. چاپ ششم. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۹ق). *دراسات فی علم الأصول*. چاپ اول. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).

- خوئی، ابوالقاسم (۱۴۲۸ق). غایة المأمول. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- رضائی، امیرحسین (۱۴۰۲). تقریر المقال فی مقولة الاعتبار. قم: انتشارات ادیب الفقه الجواهری.
- سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۲). حسن و قبح عقلی یا پایة های اخلاق جاودان. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- (۱۴۱۳ق). الإلهیات علی هدی الکتاب و السنة و العقل. قم: مؤسسة الإمام الصادق (ع).
- صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۶). نهاية الحکمة (فیاضی). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- (بی تا). بداية الحکمة. قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- (بی تا). حاشیة الکفایة. چاپ اول. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی.
- عبودیت، عبدالرسول؛ مصباح، مجتبی (۱۳۹۹). خداشناسی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۱ق). منهاج الأصول. بیروت: دار البلاغة.
- کاظمی، محمدعلی (۱۴۱۴ق). فوائد الأصول (تقریرات بحث المحقق النائینی). قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها. قم: الهادی.
- مصباح، مجتبی (۱۴۰۰). فلسفه اخلاق. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- . معرفت شناسی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مصباح، محمدتقی (۱۳۶۶). آموزش فلسفه. قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶). مجموعه آثار استاد شهید مطهری. تهران: صدرا.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶). فوائد الأصول. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- نراقی، مهدی بن ابی ذر (۱۳۸۰). اللمعات العرشية. کرج: نشر عهد.
- یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم (۱۴۲۶ق). حاشیة فوائد الأصول. قم: دارالهدی.